

بعضی اشتباهات در تاریخ براون*

در سیر تازه‌ای از تاریخ ادبی ایران تألیف استاد براون اشتباهاتی چند در نظر آمد که ذیلاً تذکر داده می‌شود. مؤلف آن اثر جاویدان را برگردن ایرانیان و ایران دوستان احسانهایی است عظیم و منت‌هایی است نامحسوس. آنچه در زیر نگاشته می‌شود نه به نیت انکار از آن منت هاست و نه بمقصود پرلجن کردن چشمه آفتاب، بلکه تحلیلی و سنجشی است علمی، صرفاً و صرفاً. تاریخ براون تألیفی است دوهزار صفحه‌ای و دارای چهارجلد قطور، و ایرادات بنده کمتر است از سی بلکه از بیست و پنج. این ارقام تناسب واقعی بین صحیح و سقیم استاد را بروشن‌ترین وجهی می‌رساند.

روی هم رفته اشتباهات براون که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد از دو قبیل است: یکی مساهلات تاریخی، و این از سه چهار بیش نیست؛ دیگری مسامحاتی در امور ادبی و موارد سخن‌شناسی، غالب اغلاط از همین قسمت اخیر است. اینجا باید در دفاع استاد متذکر شوم که موازین سخن‌شناسی در خاور و باختر یکدست نیست بلکه بی‌شایبه اغراق فرق شرق و غرب را دارد، پس اگر آن دانشمند اروپائی را در فهم معنای اشعار فارسی سهوا روی داد تاحدی سزاوار بخشایش است؛ لابد خوانندگان محترم ملتفت خواهند شد که اغلب اشعاری

* - هر محققی ادیب که این مقاله را مطالعه کند مراتب تبحر و اجتهاد نویسنده را درمی‌یابد. از استاد بزرگوار محمد صادق صفوی امتنان بسیار است که مجله یغما را در خور عنایت و لطف شناخته‌اند و در سال نو هدیه‌ی ارجمند بخوانندگان فرستاده‌اند. مجله یغما.

۱- ولی باید این را نیز عرض کنم که بمقیده بنده اینگونه فرو گذاشتها اگر از خاورشناسان خارجی سزاوار عفو و گذشت باشد، از دانشمندان خودخاور هرگز بخشودنی نیست. تتبع و تحصیل ادبیات عبارت است از فهم و نقد سخن که اصطلاح سخن‌شناسی تعبیر جامعی از آنست. متأسفانه امروز بین فضایی ما تاریخ ادبیات بیشتر مورد عنایت است تا ادبیات اصیل و سره. اگر یکدهم از صفحاتی که در جراید و مؤلفات ادبی بمباحث تاریخی سیاه کرده می‌شود بمسایل واقعی ادبی مصرف شود کار ادب چنین بی‌سامان نماند. تحقیق تاریخی در ادبیات مقصود بالغیر است نه مقصود بالذات، یعنی تاریخ تاحدی که در فهم ادبیات معین باشد باید مورد تتبع اهل ادب قرار گیرد، و بیش از آن امریست زاید.

یکش مجله و زین یغما هر ماه صفحه‌ای برای مباحث سخن‌شناسی اختصاص دهد تا سخن‌دانان و ناقدان توانند در شرح و حل و نقد افکار و اشعار و آثار ادبی نکته‌ها و تفسیرها و تعبیرها بنویسند. هیچ لازم نیست این نوشته‌ها دراز بصورت مقاله باشد: اگر سطر است هم خوب است مادام که سخنی باشد گفتنی. مثلاً دانشوری راجع به تک بیت‌ی چیزی در خاطرش گذرد باید آنرا یاد داشت کند و بمجله فرستد. یقین که این‌طور با گذشت ایام گنجینه‌ای از توضیحات و انتقادات فراهم آید که فقر ادبیات فارسی را در یکی از مهمترین قسمت‌هایش بغنا تعویض کند. (بحثی در دو بیت مماثل محتشم و نظیری که نگارنده در طی همین مقاله وارد آن شده نمودن ناچیزی است از در بایست کار.)

که در زمینه معانی آنها نگارنده را با استاد براون دقی است در دو جلد آخر تاریخش جادارد. علتش اینست که در همین دو مجلد است که براون اصل متون فارسی را با تراجم منثور تحت-اللفظی آنها آورده است و با مقابله تراجم بامتون میتوان قضاوت کرد که آنچه براون را از آن مقطوعات انتخابی گیر شده درست میباشد یا خیر. در مقابل، دو جلد اول کتاب فاقد متون فارسی است و فقط دارای ترجمه انگلیسی میباشد، و آن ترجمه هم آزاد و منظوم است. پیداست که چون درین صورت مذاقه در تطبیق ترجمه با اصل ممکن نیست نمیشود حکم بر سقم یا صحت ترجمه کرد. چون ممکن است بعضی خوانندگان ارجمند ایرانی را فهم ترجمه انگلیسی براون دشوار باشد بنده شایسته تر دانستم تراجم براون را باز فارسی برگردانم تا خوانندگان توانند بهتر قضاوت فرمایند. پس از ذکر این مقدمات، اکنون می آیم بر سر مطلب:

۱- ج ۴، ص ۶۹ - در بیان تضمین، قطعه زیر را که خودش نظم کرده بمثال می آورد:

« مست می بیدار گردد نیم شب » فرمود شیخ

این اگر چه قول شیخ است نیست جای اعتماد

من می دیدم که هر که مست آن گردد کسی

سر ز مستی بر ندارد « روز محشر بامداد »

در مصراع دوم تاء فوقانی «است» از وزن افتاده است. درباره سواکنی که موصول بحرف وصل نباشد قاعده عروض چنان است که اگر یک ساکن باشد بحال خود میماند؛ اگر علاوه آخر مصراع (یا مقامی که در حکم آخر مصراع باشد) جایی دیگر دوساکن متوالی جمع شود ساکن نخستین بحال خود میماند و ساکن دوم متحرک می گردد؛ و اما اگر بیش از دوساکن باشد ساکن اول بی تغییر میماند؛ ساکن دوم تحریک می یابد، و پس از آن هر عده ای از سواکن که باشد، خواه یک، خواه بیش، ساقط می شود. چون در مصراع براون تاء فوقانی است، ساکن دوم میباشد باید تحریکش شود، نه اسقاط، (بنده می دانم قدما این چنین سقوطها را جایز می شمرده اند. ولی سخن در شیوه زندگان است، نه در عادت مردگان. اگر مدار بر تقلید قدما باشد قافیه بامداد با اعتماد جور نخواهد آمد. فرعن المطر قرت تحت المیزاب.) چون براون کوشیده است عروض ما را طبق سیلابهای السنه غربی بیاموزد در حالیکه اساس عروض ما بر حرکات و سکانات است لاجرم موفق نشده است تا فرق میان یک و دوساکن نهد^۲. در طی همین مقاله دو مثال دیگر ازین تقیصه مذکور خواهد شد. مصراع حاضر را میتوان اینطور موزون کرد: قول شیخ است این ولیکن نیست جای اعتماد.

براون یک مردانگلیسی بود و میخواست عروض فارسی را با عروض انگلیسی تطبیق دهد. بنده یک استاد بنام خودمانی را دیده است که در اتباع براون طبق همین سیلابهای انگلیسی کلاس خود را عروض فارسی می آموخت. این خلط و خبط چه پایانی شایان یافت چون دانشمند مزبور بحر شاهنامه را با حتم و جزم تمام بحر هزج تلقی فرمود؛ میباید این نیز عرض کنم که رساله معیار الاشعار خواجه نصیر یکی از کتابهای درسی این کلاس بود؛ گویا

۲- رجوع شود بدیباچه جلد دوم، ص ص. یب - یج، که آنجا وارد همین بحث شده

سعی مینماید ساکنین متوالی را طبق سیلابها تعبیر کند.

آن آموزگار فاضل رساله مذکور را ابتدا مورد نظر قرار نداده بود .

۲- ج ۲، ص ۹۶۷ و ص ۱۰۹۲ - در مورد سال وفات قابوس و پناهندگی این سینا نزد او ، درص ۹۶ می نویسد که سلطان محمود در سال ۱۰۱۷ کشور میمون بن میمون خوارزمی را اشغال کرد . باز درص ۱۰۲ می نویسد که در سال ۱۰۱۷ میمون ثانی بدست امرای طاغی بقتل رسید و محمود بر ملکش مستولی گشت . درص ۹۶ می نویسد که « چندی قبل (Shortly before) ازین تاریخ [۱۰۱۷ م] محمود میمون را در نامه نوشت که فلان و فلان علما و حکما [البیرونی ، خمار ، عراق ، بوعلی ، ابوسهل مسیحی ، ص ۹۷] را بدربار من بفرست . باز در صفحه آتی مینویسد که بیرونی و خمار و عراق برقتن غزنه تن در دادند ولی مسیحی و بوعلی فراری شدند : مسیحی در راه مرد ، بوعلی نزد قابوس بن وشمگیر پناه برد . ازین بیانات هویداست که همه این پیش آمدها راجع بسالهای ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ م میباشد (درص ۱۰۱ - صراحت میکند که بیرونی قریب بسال ۱۰۱۷ بغزنه رسید) . ولی سال وفات قابوس را درص ۹۷ و باز درص ۱۰۲ سال ۱۰۱۲ م می نویسد ، عدم تطابق که در سالهای درگذشت قابوس و پناهندگی بوعلی نزد او وجود دارد بدیهی است . اگر قابوس در سال ۱۰۱۲ مرده بوده باشد بوعلی نمیتوانست در سال ۱۰۱۷ نزد او پناهنده شود .

۳- ج ۳، ص ۴۵۷ - بحواله جامع التواریخ می نویسد که رکن الدین خورشاه یکشنبه سلخ شوال ۶۵۴ ه . ق . پیش هولاکو تسلیم شد . بنده بتألیف خواجه رشید مراجعه نمودم و در آن بجای سلخ شوال « اول ذی القعدة » یافتم (جامع التواریخ ، اشاعت دکتر بهمن کریمی ، ج ۲ ، ص ۶۹۵ ، ص ۱۱) . خواجه رشید همانجا قطعه ای را از خواجه نصیر نیز آورده که مشعر بهمین ماه و روز و تاریخ است :

یکشنبه اول مه ذی القعدة ، بامداد
درخاست ، پیش تخت هلاکو بایستاد

سال عرب چوشش و پنجاه و چار شد
خورشاه پادشاه سماعیلیان ، ز تخت

در اینجا بی مورد نیست عرض کنم نسخه ای از تاریخ بناکتی در کتابخانه شخصی نگارنده هست که خود بنده آنرا از روی نسخه خطی دانشگاه لکهنو در هندوستان (سال استنساخ ۹۸۸ ه . ق .) نقل برداشته و بعد با نسخه خطی (نامورخ) کتب خانه آصفیه حیدرآباد دکن مقابله کرده ام .

۱ - گویا در ازل تقدیر بر این رفته است که دانشمندان روزگار این رساله نفیس را ایداً شایان التفات بشمارند . شادروان علامه محمد بن عبدالوهاب در مقدمه المعجم این کتاب مستطاب را زاده فکر خواجه نصیر و یا هیچ نویسنده معلوم دیگری ندانسته این انیه معرفی می فرمایند (المعجم فی معاییر اشعار المعجم ، چاپ تهران ، ۱۳۱۴ . مقدمه مصحح اول ، ص ۵) ، در حالیکه شواهدی در دست است ، هم داخلی و هم خارجی ، که دیگر در آن تناسب این رساله بخواجه نصیر جای اینگونه تردیدها را باقی نمی گذارد . علامه فقید دیگر آقای ملک الشعراء بهار در جلد سوم سبک شناسی ، چاپ دوم ، ص ۱۵۸ ، گرچه این رساله را در عداد تألیفات خواجه نصیر جامیدهند ولی در ذکر موضوعش راه اشتباه می پیمایند و می فرمایند : « معیار الاشعار در صنایع شعر ! چونین تعاف از چونین دانشمندان در مورد چونین تألیفی که بی اغراق میتوان گفت همتایش در کتابهای عروض و قافیه فارسی یافتنی نیست واقعا شگفت آور است .

چنانکه معلوم است تاریخ بنا کتی تلخیصی است از جامع التواریخ رشیدی . در تاریخ بنا کتی نیز قطعه فوق موجود میباشد با اختلافی بس جزوی و بی اهمیت و مؤید اول ذی القعدة :
 سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد یکشنبه غرة ۱۱ مه ذوالقعدة بامداد
 خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هولاکو بایستاد
 (ورق ۲۰۱ ب) .

۴ - ج ۳ ، ص ۶۹ - سال ولادت خواجه رشید را ۱۲۴۷ م ذکر کرده و سپس میگوید همان سال الموت بدست هولاکو گشوده شد . ولی در ج ۲ ، ص ۴۵۸۹ سال فتح الموت را بالصراحه ۱۲۵۶ نوشته است .

۵ - ج ۳ ، ص ۱۱۶ - غزلی را به امامی هروی نسبت داده بیتی از آنرا چنین می نویسد :

يك روز بنفشه برم از باغ بدسته زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار
 باز راجع بلفظ برم در پاورقی می نویسد : در نسخه خطی چینم بوده . من آنرا برعایت موزونی (به برم) تغییر داده ام . بنده گمان می کند امامی چنم گفته باشد که کاتب آنرا چینم کرده . چنم تخفیف چینم هم صحیح است و هم بین سخنوران شایع .

اگر نگارنده را نسیانی روی نداده او بخاطر دارد که در محضر يك استاد جلیل فقید این کشور نکته ای را در باره همین بیت شنیده است که ذیلا یاد آور آن می شود . بنا بگفته آن مرحوم نسخه موزه بریطانی از دیوان امامی که پروفیسور براون بیت مزبور را از آن نقل نموده در واقع دارای دیوان دو شاعر بود : دیوان اول از امامی ، و دیوان دوم (اگر راقم را سهوی در حفظ نام عارض نشده) از قطران . ولی چون اوراق میانه آن مجلد با هم چسبیده گی داشت گمان می شد تمامی دیوان از امامی است . بیت فوق در قسمت آخر آن مجلد جا داشت و از آن قطران بود ، ولی براون آنرا از امامی پنداشت . مدتی بعد در زمانی که آن دانشمند مرحوم (یعنی آن آموزگار فاضل این بی بضاعت) تحصیلات عالی خود را در انگلستان دنبال می فرمودند اتفاقاً گذر ایشان بر همان نسخه افتاد و چون ایشان اوراق چسبیده آنرا از هم جدا کردند معلوم شد که بیت مزبور از قطران است ، نه از امامی .

۶ - ج ۳ ، ص ۲۲۵ - بیتی از کمال خجندی :

گفتی کشت ولی روا نیست گردوست کشد رواست ای دوست

ترجمه براون :

Thou didst say, I will slay thee, but
 this is not right.
 Is it right that a friend should slay,
 O Friend ?

که فارسیش چنین باشد .

تو گفتی : « من ترا خواهم کشت ، ولی این امر روا نیست : ای دوست ، آیا رواست که دوست [دوست را] بکشد ؟

براون مصراع نخستین را دو قسمت کرده ، قسمت اول « کشت » گفته معشوق ، قسمت دیگر « ولی روا نیست » گفته عاشق . ولی بعقیده اینجانب در مصراع نخستین بعد لفظ « گفتی » هر چه هست همه از قول معشوق است ؛ فقط مصراع دوم از گفته عاشق می باشد . مفهوم بنده با سجاوندی زیر روشن تر خواهد شد .

گفتی: « کشت ولی روا نیست »
 کردوست کشد رواست ای دوست
 اینک ترجمه صحیح انگلیسی این بیت :

Thou didst say, «I would slay thee but tath it is not right; »
 If a friend slays, it is right, O Friend:

حسن یغمائی (صهبا)

معاشقه‌ای با حافظ

دلا بیا که بدرگاه خواجه رو بکنیم	بصدق دل طلب همتی از او بکنیم
ز بحر طبع امید آفرین فیاضش	نمی برای دل خسویش آرزو بکنیم
غبار دفتر او را بمژه بزدائیم	سرشک شوق بیاریم وشست وشو بکنیم
ز پای کوفتنش بردریم جامه غم	ز مو شکافتنش سینه را رفسو بکنیم
بر وی جان بکشائیم صددر از امید	بر وی دل درغم سد ز چارسو بکنیم
بخلوت غزلش اشک بر رخ افشائیم	بدین وسیله مگر کسب آبرو بکنیم
حریم گلشن قدس است نیک باش بهوش	مباد طوف در این خانه بی وضو بکنیم
زبان صحبت اهل زمانه پنهان نیست	بهمز بانسی دل سعی کن که خو بکنیم
کفاف مستی ما در پیاله (صهبا) نیست	مگر بحیله رهی اندر این سبو بکنیم